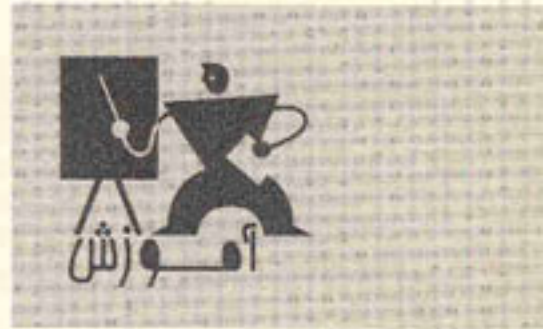


درک مفهوم مرگ و آموزش آن به کودکان



اشاره

در شماره‌ی گذشته، در بخش اطلاع‌رسانی، با مروری بر یک شعر کودکانه (بزغاله خاتم یتیم است)، چگونگی طرح مسئله‌ی مرگ در میان کودکان به پرسش گذاشته شده بود. علاوه بر این، مرگ بستگان و افراد دور و نزدیک کودکان، برای آن‌ها پرسش‌هایی پدید می‌آورد که مشتاق دریافت پاسخ صحیح درباره‌ی آن‌ها هستند. از این‌رو، مقاله‌ی حاضر در پاسخ به تقاضای بسیاری از مربیان، والدین و دانشجویان رشته‌های علوم تربیتی به نگارش درآمده است که از توجه و علاقه‌ی آن‌ها به دریافت کودکان از مفهوم مرگ حکایت دارد. همچنین سعی شده است به سؤال‌های ویژه درباره‌ی آموزش مفهوم مرگ به کودکان دوره‌ی پیش از دبستان در موارد زیر پاسخ گفته شود:

دکتر فرخنده مفیدی

۱. کودکان با مفهوم مرگ چگونه آشنا می‌شوند؟
۲. شیوه‌ی اساسی آموزش کودکان درباره‌ی مفهوم مرگ کدام است؟
۳. آیا برای آموزش مفهوم مرگ مراحل وجود دارد؟
۴. به سؤالات کودکان درباره‌ی مرگ چگونه باید پاسخ داد؟
۵. نقش والدین و بزرگ‌ترها در پاسخ‌گویی صحیح به سؤال‌های کودکان چگونه است؟
۶. کودکان برای درک مفهوم مرگ چه تجربه‌هایی را در محیط باید کسب کنند؟

چگونگی درک کودکان از مفهوم مرگ به آن‌ها برای درک بهتر آن از طریق تجربه‌های مناسب آموزشی، مورد علاقه‌ی بسیاری از دست‌اندرکاران، مربیان و به‌ویژه والدین است. سؤال مهم و اساسی این است که: «آموزش مفهوم مرگ در ابتدا و در ارتباط با کودکان دوره‌ی پیش از دبستان، چگونه باید صورت گیرد؟» چنین به‌نظر می‌رسد که در گذشته، والدین و مربیان نمی‌توانستند درباره‌ی آغاز زندگی با کودکان خود به راحتی صحبت کنند، ولی با سهولت بیشتر و حتی صادقانه‌تری درباره‌ی پایان زندگی و سرانجام آن صحبت می‌کردند. اما امروزه، گویی وضعیتی برعکس پدید آمده است، به‌صورتی که گاه دشواری بحث پیرامون پایان دوره‌ی زندگی با کودکان، سبب ارائه‌ی پاسخ‌های انحرافی، نادرست، مبهم و یا حتی غلط می‌شود.

این وضعیت معکوس در طرز تلقی و نگرش‌ها، ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که افراد بسیاری در جوامع گوناگون سعی دارند تا شواهد پیری و مرگ را مورد غفلت قرار دهند و یا تا حد امکان دور کنند. کودکان امروز، به عوض کسب تجربه‌های واقعی درباره‌ی مرگ، اغلب اوقات، مرگ خشونت‌بار



را از طریق رسانه‌ها و حتی به شکل کرپه آن در تلویزیون می‌بینند. به همین دلیل، کودک دو ساله‌ای که گل‌های پژمرده را در سطل زباله می‌بیند، از مادرش می‌پرسد: چرا گل‌ها را دور ریخته‌ای؟ و حتی اگر مادرش پاسخ دهد که خراب شده‌اند و مرده‌اند، باز هم کودک می‌خواهد بداند، چه کسی آن‌ها را کشته است! به هر حال بعضی از بزرگ‌ترها، کودکان را از کسب دانش یا تجربه در مورد مرگ بر حذر می‌دارند. ولی باید دانست که بخشی از جست‌وجو و کاوش درباره‌ی حقیقت زندگی، در واقع در درک مفهوم پایان زندگی، یعنی مرگ نهفته است. گاه حتی اطفال و کودکان نوپا نیز زندگی را با تجربه‌هایی چون جدایی، فقدان و از دست دادن یکی از والدین، آغاز می‌کنند.

کودکان خردسال مفاهیم زندگی و مرگ را از طریق «بازی» درک می‌کنند. چه کسی است که تاکنون گفته‌ای با این مضمون را از کودکان هنگام بازی نشنیده باشد که: «او مرده است، فوری به دکتر خبر دهید!» کودکان در سنین پیش از دبستان به موضوع مردن به صورتی واکنش نشان می‌دهند که گویی مرگ حالتی «برگشت‌پذیر» یا حالتی ساده‌تر مثلاً «کمتر زنده بودن» را دارد. هرچه علاقه‌ی کودکان به بازی‌هایی از نوع پدید آمدن (ظاهر شدن) و ناپدید شدن، گرفتن و یا بازی‌هایی مانند دالی و قایم‌باشک بیش‌تر می‌شود، تدریجاً به این مهم دست می‌یابند که احتمالاً بعضی چیزها برگشت‌پذیر و یازیس گرفتنی نیستند و این قبیل چیزها ممکن است «از بین رفته باشند». البته ناگفته نماند، براساس دیدگاه پیاژه، شناخت‌شناس سوئیسی، بسیاری از کودکان تا حدود نه سالگی قادر به درک مفهوم برگشت‌پذیری و برگشت‌ناپذیری، و همه‌گیر بودن مرگ و ناگزیری از آن نیستند. (به اصطلاح مرگ حق است و برای همه‌کس و همه‌چیز هست.)

به راستی نقش افراد بزرگ‌تر در این مراحل از رشد چیست و چه نقشی در توضیح در این زمینه و پاسخ به پرسش‌های کودکان دارند؟ البته روشن است که گرایش‌ها و زمینه‌های عقیدتی و مذهبی مربیان و والدین و تجربه‌های قبلی اجتماعی آن‌ها، بر واکنش نسبت به سؤال‌ها و کنجکاوی‌های آنان درباره‌ی مرگ تأثیر می‌گذارد. به هر حال آموزش مفهوم مرگ امروزه در مدارس و خانواده‌ها شکل واقعی به خود گرفته است. مربیان و والدین آگاه و هشیار باید به نیازهای کودکان در این مورد پاسخ دهند تا بتوانند با کمترین اثرات منفی، نگرش درست و زیبایی را در آنان پدید آورند. **دیکسی کریس** (۱۳۸۲)، مراحل چهارگانه‌ی زیر را برای راهنمایی مربیان و والدین در این مسیر پیشنهاد کرده است:

مرحله‌ی اول: خودسازی (آشنا شدن با مفهوم مرگ)

در اولین مرحله، مسئولیت معلم «خودسازی» است. اگرچه مفهوم مرگ هرگز نمی‌تواند به صورت موضوعی خوشایند و خوش حال کننده مطرح بشود، ولی درک واقعیت مرگ و رسیدن به نگرش صحیح نسبت به آن، یکی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی شخصیت بالغ و رشد یافته است. احتمالاً روند کسب دانش و آگاهی درباره‌ی مفهوم مرگ به عامل زمان بستگی دارد و اهمیت درک و آموزش آن به کودکان می‌تواند برای مربیان و والدین انگیزه‌ای فراهم آورد که اطلاعات و دانش وسیعی در مورد آن کسب کنند، تا بتوانند پاسخ‌گوی نیازهای کودکان و خانواده‌هایشان باشند و برای مراحل بعدی ارتباط با آن‌ها، آمادگی لازم را پیدا کنند.

مرحله‌ی دوم: ارتباط مؤثر با کودکان

در دومین مرحله، مسئولیت مربیان و بزرگ‌ترها در پاسخ‌گویی به کنجکاوی‌ها و سؤالات کودکان درباره‌ی مرگ، برقراری ارتباط مؤثر با آنان است. در زمینه‌ی آموزش مفهوم مرگ، توجه به اصول ارتباطی زیر اهمیت بسیاری دارد:

۱. به سؤال‌های کودکان به نحو صادقانه و صحیح پاسخ

دهید

بسیاری از اوقات، سؤال‌های کودکان بزرگ‌ترها را وامی‌دارد تا برای از سر باز کردن آن‌ها پاسخ‌های فوری بدهند و به اصطلاح، مانع از روبه‌رو شدن آن‌ها با واقعیت‌های ناخوشایند و ناراحت‌کننده شوند. اما باید دانست، کودکان از پاسخ‌های نادرست و ناکافی، به مراتب بیش‌تر از واقعیتی که بزرگ‌ترها معمولاً نگران آن هستند، آسیب می‌بینند. زیرا غالباً تنها پاسخ واقعی و درست به کودکان به این صورت است: «مرگ دست خداست»، یا «مرگ تقدیر است». در واقع نباید آن را به صورت معمایی عجیب جلوه داد.

۲. قبل از پاسخ‌گویی به کودکان، سؤال آن‌ها را به درستی

درک کنید

کودکی که می‌پرسد: «اگر مامان بمیرد، چه اتفاقاتی می‌افتد؟» ممکن است در عالم واقعیت و به‌طور ضمنی این سؤال را مطرح کند که: «در این صورت چه کسی از من مراقبت خواهد کرد؟» در این‌گونه مواقع بهتر است از خود کودک بخواهیم تا توضیح بیشتری بدهد. مثلاً از او بپرسید: «تو خودت فکر می‌کنی چه اتفاقی خواهد افتاد؟» پرسش از کودک به او فرصت می‌دهد تا به تفکر عمیق‌تری پردازد و نگرانی‌اش تا حدودی کاهش یابد. در عین حال، به فرد بزرگ‌تر نیز کمک می‌کند تا آگاهی بهتری نسبت به نگرانی و توجه کودک پیدا کند.

۳. از توضیحات گیج‌کننده و مبهم اجتناب کنید

پاسخ‌هایی هم‌چون: «مادر بزرگ به یک مسافرت طولانی رفته، یا: «مردن یعنی خوابیدن»، یا: «پدر بزرگ رفته پشت ابرها و در آسمان‌هاست»، و مواردی مانند آن‌ها، بعدها مشکلاتی را ایجاد می‌کنند که توضیحات بیشتری را می‌طلبند. بنابراین سعی کنید، زمینه‌ای بنا نهید که با رشد کودک کامل‌تر شود و بتوانید جواب‌های قانع‌کننده‌تری به او بدهید. مطمئناً پاسخ‌هایی مثل: «او برای همیشه از پیش ما رفته است، چون دیگر نمی‌توانست مثل ما حرکت کند، غذا بخورد و کارهایش را انجام دهد»، یا: «رفتن مادر بزرگ برای همه‌ی ما ناراحت‌کننده است و تو هم حق داری ناراحت باشی، اما وقتی به یاد او هم باشیم، او خوش حال می‌شود»، پاسخ‌هایی به مراتب بهتر و دقیق‌تری هستند. چون فهم پاسخ‌های تدارک دیده شده براساس سطح آگاهی بزرگ‌ترها، به علت مبتنی بودن بر جهات نامحسوس و غیرملموس مفهوم مرگ، برای کودکان دشوارتر است.

۴. از انکار و نپذیرفتن تصورات و یا واکنش‌های کودک اجتناب

کنید

از آن‌جا که منظور از شناخت و درک علائق کودکان، باز نگه‌داشتن خطوط ارتباطی و تعامل صحیح با آنان است، باید به نیازهای آنان نیز در این مورد

توجه داشت. کودک حق دارد به «زبانی ساده، عینی و ملموس» با دیگران ارتباط برقرار کند. سعی کنید به او نشان دهید که به تصورات و واکنش‌های او اهمیت می‌دهید و مباحثه پیرامون مفهوم مرگ نوعی بحث ممنوعه نیست. با پذیرفتن احساسات و نگرانی‌های او، در زمینه‌ی درک بهتر واقعیت و عینی کردن مفهوم مرگ به او کمک کنید.

۵. از تجربه‌های خود و دنیای واقعی با کودکان صحبت کنید

وقتی کودکی برای دریافت پاسخ مستقیم که در قلمرو عقاید فلسفی و مذهبی قرار می‌گیرد، تلاش کند، سعی کنید از تجربه‌های خود و دنیای واقعی برای او بگویید و یا پیشنهاداتی را برای کسب تجربه از محیط به او بدهید. او را به مشاهده و تجربه‌اندوزی در محیط مشتاق کنید. فرصتی برایش فراهم آورید تا به عقاید و تجربه‌های شخصی شما گوش دهد و لذت تعامل و نشستن پای صحبت بزرگ‌ترها را تجربه کند.

مرحله سوم: استفاده‌ی مثبت از تجربه‌های متفاوت

استفاده از تجربه‌های کودکان در مورد پژمرده شدن گل‌ها، مرگ گیاهان و یا از بین رفتن حیوانات، مرحله‌ی دیگری از مسئولیت بزرگ‌ترها و مربیان در این زمینه است. وقتی با پرندگی مرده‌ای در زمین بازی و یا ماهی مرده‌ای در ظرف شیشه‌ای آب مواجه می‌شوید، چند راه‌حل برای روبه‌رو کردن کودک با مفهوم مرگ وجود دارد. یکی از راه‌ها این است که اجازه ندهید، کودک از مرگ پرندگی یا حیوان باخبر شود و آن را از دید او خارج کنید. در این صورت، هیچ‌گونه توضیح درباره‌ی مرگ جایگاهی ندارد. راه دیگر جای‌گزین کردن حیوان مرده با حیوان مشابه زنده‌ی دیگری است که در این صورت نیز نیازی به توضیح نیست. اما راه مناسب‌تر و بهتر این است که کودک را با مسئله‌ی مرگ به شکل ساده، عینی و ملموس آشنا کنید. یعنی به او بگویید: پرندگی مرده، دیگر نمی‌تواند پرواز کند، غذا بخورد و به جمع‌آوری غذا بپردازد. یا این ماهی دیگر حرکتی ندارد و دهانش باز و بسته نمی‌شود، چون دیگر نمی‌تواند غذا بخورد. با چنین توضیحات ساده‌ی فرد بزرگ‌تر و مربی، کودکان می‌آموزند که وقتی حیوانات می‌میرند، بدنشان دیگر نمی‌جنبد و حرکت نمی‌کند. یا وقتی پیر می‌شوند، به بیماری سختی مبتلا می‌شوند و یا حادثه‌ای برایشان رخ می‌دهد، از بین می‌روند. کودکان را می‌توان به مشاهده‌ی دفن حیوان مرده و جای‌گزینی آن با ماهی و یا پرندگی دیگری دعوت کرد. در این صورت کودکان خردسال پی می‌برند که مردن و مرگ به اشکال متفاوتی صورت می‌گیرد. می‌تواند به صورت طبیعی و در اثر گذشت زمان و به اصطلاح پیر شدن باشد و یا به علت حوادث و وقایع غیرطبیعی مانند بیمار شدن، تصادف، زلزله و یا سیل و موارد دیگر رخ دهد.

به هر حال، باید به کودک کمک کرد تا دریابد که زندگی «بیهوده و بوج نیست» و برای زندگی و کارهای خوبی که انسان‌ها از ابتدا تا پایان زندگی انجام می‌دهند، احترام و ارزش قابل‌شود. شکی نیست که باید به زبان ساده و با مثال‌های «چرخه‌ی زندگی انسان‌ها و حیوانات» به او آموخت که مرگ پایان

زندگی نیست و زندگی خوب در دنیا «مزرعه‌ی آخرت است».

مرحله چهارم: همکاری والدین و مربیان

همکاری و تشریک مساعی بزرگ‌ترها برای کمک به کودکانی که تجربه‌ی از دست دادن شیئی ویژه و یا حیوانی دوست‌داشتنی و یا عضوی از افراد خانواده را دارند، مسئولیت بسیار مهمی است.

بسیار ارزشمند خواهد بود که به غیر از موارد ذکر شده، برای کاهش غم و ناراحتی کودکان به آن‌ها فرصت دهید، به خاطر از دست دادن شیء یا حیوان مورد علاقه‌ی خود، ناراحتی خویش را ابراز کنند و از غم و غصه‌ی خود بگویند. این نوع حمایت اندیشمندانه و آگاهانه‌ای از جانب شما بزرگ‌ترها باعث می‌شود، کودکان به نحو مثبت و درمانگرانه‌ای احساسات و عواطف خود را ابراز کنند.

البته تجربه‌ی کودکان در مورد فقدان «یک انسان»، دارای معنی ویژه و فراتر از مرگ گیاهان و حیوانات خواهد بود. به همین دلیل واکنش‌های مذهبی، عقیدتی و فلسفی والدین و مربیان نسبت به مرگ را می‌توان با آن‌ها در میان گذاشت. شرکت در مراسم مذهبی و آداب دینی فرهنگ‌های متفاوت پیرامون مرگ افراد، به کودکان فرصت می‌دهد تا ضمن کنجکاوی، سؤال‌هایی را مطرح کنند و احساسات خود را ابراز دارند.

نکته‌ی مهم این است که اگرچه هیچ کودکی را نباید به شرکت در مراسم به خاک‌سپاری مجبور کرد، ولی اگر زمینه‌های مساعدی را برای شرکت کودک در مراسم خانوادگی فراهم آوریم، درک بهتری از فقدان فرد مورد علاقه‌ی خود کسب می‌کند و با سهولت بیشتری از دست دادن فردی ویژه را می‌پذیرد. معلمان و بزرگ‌ترها، علاوه بر ارتقای سطح دانش خود از طریق مطالعه‌ی خواندنی‌های مناسب، می‌توانند جلسات بحث و تعامل با والدین کودکان تربیت دهند. همچنین، برگزاری کنفرانس‌های فردی، به‌ویژه با خانواده‌هایی که با بحران و فاجعه‌ای ناگهانی، بیماری حاد و از دست دادن عضوی از خانواده مواجه شده‌اند، بسیار ارزشمند است. لازم به ذکر است که بیماری و ناراحتی‌های روحی والدین و کودکان به مشاوره‌ی حرفه‌ای و آمادگی‌های بیشتری نیاز دارد. بنابراین آگاهی از منابع اجتماعی، مربی و بزرگ‌ترها را قادر می‌سازد تا با دیگران مشورت کنند و در برآوردن و تحقق نیازهای کودک و خانواده‌ها در این اوقات بحرانی و حوادث ناگوار بکوشند.

سخن آخر این که ما هرگز نباید با بستن درهای کنجکاوی به روی کودکان، یا منتظر شدن برای رسیدن کودکان به سن مناسب و رشد کافی، از آشنا کردن آن‌ها با مفهوم مرگ بپرهیزیم. به جای آن باید زمینه‌های اکتشاف و پژوهش در محیط مناسب و به نحو سالم را برای آنان فراهم آوریم، تا در نهایت زندگی را شیرین و مرگ را حق بدانند و آمادگی را شرط لازم برای هر دو وضعیت بدانند.

زیرنویس

1. Dixi.Crase

منابع

1. Dixi.Crase, Readings in Early childhood Education.

۲. سولوافه. کودک و فشارهای روانی. ترجمه‌ی مهدی قراچه‌داغی. انتشارات رشد. تهران.

۱۳۸۳

